

## دوباره دوست؟ روابط اتحادیه اروپا و آمریکا پس از بحران

Marcin Zaborowski (ed.), *Friends Again? EU-US Relations after the Crisis*, Paris: Institute for Security Studies, 2006, 239 pages.

دکتر منوچهر پایور  
مدرس علوم سیاسی

کتاب پیش روی شامل مجموعه نوشتارهای است که درباره روابط اتحادیه اروپا و آمریکا پس از اینکه بحرانی بین آنها رخ داد به رشته نگارش درآمده است. در دوران جنگ سرد و چند سال پس از آن روابط اروپا و آمریکا گرم و صمیمانه بود. اما بعداً به مدت چند سال این روابط به هم خورد و پس از یک سال گذشته دوباره روابط دو طرف کمی صمیمی تر شده است. کلاً در حال حاضر روابط دو طرف چندان هم بد نیست چون دیدگاه سران دو مملکت در مورد مسایلی چون مسئله عراق به هم نزدیکتر شده است. نوشتارهای این

کتاب براساس نظریه همبستگی یا نظریه لیبرالی روابط بین الملل به رشته تحریر درآمده است. به کارگیری این نظریه هم از جهتی منفی و هم مثبت ارزیابی می شود. کلاً نظریه لیبرالی برای موضوع تأکید دارد که اگر تفاهم ایدئولوژیکی بین سران دو کشور وجود داشته باشد روابط بین آن دو گرمتر و صمیمی تر می شود. وقتی مقامات دولتی یک کشور فرهنگ و ایدئولوژی رهبران کشوری دیگر را محترم می شمردند و برای آن ارزش قایل هستند سیاست خارجی خود در برابر آن کشور را طوری تنظیم و به مرحله اجرا می گذارند که باعث خدشه دار شدن وجهه و جایگاه آن کشور در نظام بین الملل نشود و برعکس وقتی آنها از ایدئولوژی و ارزشهای رهبران کشوری دیگر بی اطلاع هستند و یا به طور کلی آن را بی ارزش می شمردند در تنظیم روابط دو کشور به مسئله تأمین منافع طرف مقابل توجهی نمی کنند. در صورتی که فرهنگ جامعه ای فرهنگ مترقی و پیشرفته ای باشد، مردم آن جامعه به مسئله صلح و ثبات در داخل و خارج از کشور احترام می گذارند و بالطبع دولت هم باید به این مسئله احترام بگذارد. همواره تغییر و تحول در ارزشهای

رایج در یک جامعه زمینه را برای بهبود وضعیت فرهنگی آن هموار می‌سازد، به طور مثال موقعی که مردم یاد می‌گیرند که برای حق و حقوق دیگران احترام قایل شوند و به جان و مال دیگران تجاوز نکنند فرهنگ جامعه صورت خوشایندتری پیدا می‌کند و مردم دیگر برای تأمین منافع خود دست به هر کاری نمی‌زنند و به طور منظم و اصولی در زمینه‌های مختلف اجتماعی برای رسیدن به منافع خود تلاش می‌کنند. قطعاً رعایت نظم جامعه باعث می‌شود تا به تدریج ثبات و امنیت برقرار گردد. وقتی در داخل کشور چنین وضعی به وجود می‌آید و رهبران سیاسی مملکت همسو با مردم برای پیشرفت جامعه ارزش قایل هستند و ایجاد نظم و ثبات را اصلی‌ترین شرط برای دستیابی به این مهم تلقی می‌کنند در تنظیم روابط خارجی کشور هم به همین منوال نسبت به مواضع سیاسی کشورهای دیگر بی‌تفاوت نیستند. رهبران و مقامات دولتی از طریق مذاکره و دیپلماسی برای حل مشکلات کشور در دنیا گام برمی‌دارند، در موقع مذاکره با رهبران و مقامات دولتی کشورهای دیگر امتیازاتی به آنها می‌دهند ولیکن همواره

می‌کوشند که در مقابل دادن امتیازاتی به طرف مقابل امتیازات بیشتری از او بگیرند. این نظریه، نظریه ای است که کاربرد زیادی دارد و باید گفت که به درستی بر اهمیت تغییر تحول فرهنگی جهت ساختن جامعه ای عاری از خشونت تأکید دارد. قطعاً همان طور که علم روانشناسی ثابت نموده بشر خود به خود میلی به ارتکاب به خشونت و ایجاد ناامنی برای دیگران ندارد بلکه وقتی از کودکی با اصول اخلاقی مناسبی آشنایی پیدا نکند به بیراهه کشیده می‌شود. اگر از دوران طفولیت مردم با ارزشهای متعالی آشنایی پیدا کنند و به آنها عادت کنند دیگر میلی به آزار و اذیت دیگران نداشته و یاد می‌گیرند که در جامعه همزیستی مسالمت آمیزی با دیگران داشته باشند، بدین صورت آرامش و ثبات در جامعه حکمفرما می‌شود و دولت هم باید اجازه ندهد که این وضع تغییر یابد چه در عرصه داخلی و چه در عرصه خارجی. در عرصه سیاست بین الملل دولت به همکاری با دولتهای دیگر دلبستگی پیدا می‌کند و از طریق دیپلماسی و مذاکره سعی می‌کند مشکلاتی که با دیگر کشورها دارد را حل نماید. دولت در جهت ایجاد امنیت برای

کشور نیم‌نگاهی هم به گسترش نفوذ نظامی خود در جهان دارد اما بیش از همه متوجه این مسئله است که باید با دولتهای خارجی در زمینه‌های مختلف همکاری نماید و با آنها به تفاهم برسد. به طور کلی از این طریق منافع کشور تا حدی تأمین می‌شود اما باید گفت که این نظریه یا دیدگاه به این موضوع مهم توجهی ندارد که رفتار بشر همواره منطقی و حساب شده نیست و احساسات و غرائز او باعث می‌شود تا او دست به کارهایی بزند که به منافع دیگران صدمه وارد می‌کند، به همین جهت امنیت جامعه بارها و بارها صدمه می‌بیند و هیچ تضمینی وجود ندارد که مردم بتوانند همواره در آرامش و صلح و ثبات زندگی کنند، در مناسبات خارجی هم دولتمردان به همین منوال باید متوجه عواملی باشند که مرتباً امنیت کشور را تهدید می‌کنند. بدین سان نظریه همبستگی یا لیبرالی از این جهت ناکامل و نادرست است که تهدیدات خارجی را دست کم می‌گیرند و تنها این مسئله را مهم می‌دانند که دولت باید با دولتهای خارجی وارد مذاکره شود و در مواقع لازم با دادن امتیازاتی به طرف مقابل به ایجاد

تفاهم بین دو طرف کمک کند.

کتاب پیش روی بنا بر آنچه که گفتیم هم از یک جهت مثبت و از یک جهت منفی ارزیابی می‌شود. اتحادیه اروپا معتقد است که عدم تفاهمی که با آمریکا دارد مانع گسترش روابط دو طرف شده است که این مسئله تا حدی درست و تا حدی هم اشتباه است. از یک سو اتحادیه اروپا از طریق دیپلماسی به موفقیت‌هایی در این زمینه نایل شد. به طور مثال کماکان در عرصه اقتصادی دو طرف همکاری نزدیکی دارند اما از آنجا که مسئله امنیت اروپا مطرح و دقیقاً مورد توجه قرار نگرفته آمریکا مایل نیست با این اتحادیه مثل سابق همکاری نماید. این کتاب به ۶ بخش تقسیم شده که عبارتند از

۱. ما به چه چیز اعتقاد داریم؟

۲. چه کار باید بکنیم؟

۳. عراق و خاورمیانه؛

۴. روسیه؛

۵. اقتصاد: هنوز به هم نزدیک

هستیم؟

۶. دو دوستی که دوباره با هم متحد

شدیم؟

در دیباچه کتاب از دیدی کلی

روابط اتحادیه اروپا و آمریکا مورد بررسی قرار گرفته است. اروپا و آمریکا دوست یکدیگر هستند اما آیا آنها با هم متحد هم هستند؟ کسانی که با هم دوست هستند با هم چای می‌خورند اما آنها با هم متحد هستند. مشترکاً با دشمن می‌جنگند. آیا در آینده اروپا و آمریکا به عنوان دو متحد با دشمنان خود می‌جنگند؟ از سالها پیش آمریکا و اروپا مشترکاً نگران امنیت اروپا بوده‌اند اما ظرف چند سال اخیر نگرانی کمتر شده زیرا اروپا قادر است بدون کمک آمریکا مشکلاتی که دارد را حل کند، با افزایش توانمندی نظامی اروپا در بوسنی نیروهای نظامی آن مأموریت پیدا کرده‌اند تا از صلح و ثبات کشور حفاظت کنند. دیگر به مانند گذشته نیروهای نظامی آمریکا در اروپا فعالیت زیادی ندارند. زیرا آنها باید در عراق حضور فعالانه‌ای داشته باشند.

اکنون آمریکا دیگر توقع ندارد که کشورهای اروپایی از اجرای عملیات نظامی از سوی این کشور در نقاط مختلف دنیا حمایت کنند. سازمان ناتو در عراق مسئولیت عمده‌ای بر عهده نگرفته و تنها به امر آموزش نیروهای نظامی این کشور مشغول است. در ارتباط با ایران هم اروپا

در زمینه امنیتی مسئولیتی به عهده نگرفته و برای حل و فصل مسایل از طریق دیپلماسی ارزش زیادی قایل است و در این زمینه نقش بسیار مؤثری ایفا می‌نماید. اروپا و آمریکا تنها در موضوع افغانستان موضع مشترکی اتخاذ کرده‌اند اما در این کشور هم باز آمریکا در صف مقدم مبارزه با دشمن قرار دارد. برای اینکه دوستی اروپا و آمریکا حفظ شود آمریکا باید به مسئله توزیع قدرت بین دو طرف توجه بیشتری داشته باشد و اروپا هم باید مسئولیت بیشتری را قبول کند که البته تا به امروز هر دو طرف از پذیرفتن این موضوع شانه خالی کرده‌اند. اروپا فاقد ظرفیت و توانایی کافی برای انجام چنین کاری است و حتی اگر او بخواهد که چنین کاری را انجام دهد به دلیل این که عادت به همکاری با آمریکا و یا دیگر کشورهای دنیا ندارد در انجام آن موفق نخواهد بود.

در بخش نخست مشترکات فرهنگی اروپا و آمریکا مورد بررسی قرار گرفته است و این بخش ۶ زیر مجموعه دارد که در آن اصول و ارزشهای مشترک ایدئولوژی سران اروپا و آمریکا بررسی شده و به این نکته مهم اشاره شده که چگونه این موضوع باعث شد

تا در گذشته دو طرف از جهات مختلف با هم همکاری کنند اما در حال حاضر آنها از انجام چنین کاری تا حدی شانه خالی کرده‌اند. به طور کلی در این نوشتارها این موضوع مهم مورد توجه قرار گرفته که علایق و رسوم و رسوم رایج در دو کشور به آنها کمک کرده که با یکدیگر همکاری داشته باشند و البته ما نمی‌توانیم منکر این موضوع باشیم که نکته این است که چه ارزشهایی مانع توسعه روابط دو کشور شده است. از نظر ما برخی ارزشهای فرهنگی همچون رحم و مروت به طور کلی در جوامع یاد شده گسترش نیافته و تنها ارزشهایی چون آزادی و انباشت پول و ثروت اشاعه یافته که این امر باعث شده که مردم و رهبران دولتی در چارچوب خاصی زندگی کنند و به طور مثال پیوسته برای تأمین منافع خود از طرف مقابل انتظار داشته باشند که به او اجازه دهد بدون هیچ قید و بندی در جهت سامان بخشیدن به زندگی خود گام بردارد. قطعاً اشاعه اصول فرهنگی همچون رحم و مروت، گذشت و حفظ حقوق افرادی که به دلایلی نمی‌توانند به رده‌های بالایی سلسله مراتب اجتماعی صعود کنند و در نتیجه

بدون هیچ دلیل موجه‌ای محرومیت می‌کشند می‌تواند به اوضاع جامعه بهبود بخشد. در حقیقت همکاری بین اروپا و آمریکا تنها در شرایطی رونق می‌گیرد که ارزشهای جدیدی در جامعه اشاعه یابد و مردم از لحاظ اخلاقی رشد نموده و بتوانند در عرصه داخلی به اوضاع سامان بخشیده و از زندگی آرام و پر نشاطی برخوردار باشند، دولت هم بدین سان می‌تواند هم در عرصه داخلی و هم در عرصه خارجی به نحو مناسبتری در این زمینه به طور مثال ایجاد امنیت فعالیت نماید و بدین گونه می‌تواند روابط گرمتری با آمریکا برقرار نماید.

ابتدا در نخستین نوشتار این بخش تاریخچه روابط اروپا و آمریکا مورد بررسی قرار گرفته است. بعد از جنگ جهانی دوم هر دو طرف از سوی شوروی تهدید می‌شدند، برای مادیات ارزش قایل بودند و از ایجاد نظام دموکراتیک حمایت می‌کردند. صاحبان سرمایه، نخبگان سیاسی و بخش اعظمی از مردم اعتقاد داشتند که اتحاد بین اروپا و آمریکا باعث می‌شود تا جامعه پیشرفت کند اما در سالهای اخیر این وضعیت تغییر یافته، تعداد زیادی از جوانان اروپایی اعتقاد دارند که

اروپا و آمریکا با یکدیگر دوست نیستند و بدین سان بعد از ۵۰ سال روابط دو طرف قدری تیره و تار شده است.

در آمریکا رشد ارزشهای دست راستی باعث شده تا مردم خود را تافته جدا بافته بدانند و آنها از ارزشهایی که در اروپا رایج است همچون سکولاریسم و دولت رفاه حمایت نمی کنند. در دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، کشورهای اروپایی گامهای مهمی برای ایجاد اتحاد با یکدیگر برداشتند و به این موضوع به شدت اعتقاد پیدا کردند که الگوی توسعه اروپا با الگوی توسعه آمریکا تفاوت دارد. با حمله نیروهای آمریکایی به عراق بحرانی در روابط اروپا و آمریکا به وجود آمد و اروپاییها به این نتیجه رسیدند که آمریکا تنها یک قدرت بزرگ نیست بلکه به یک قدرت امپریالیستی تبدیل شده است. نظرسنجیها نشان داده که مردم می خواهند اروپا در زمینه های دیپلماسی و امنیتی راه خود را از راه آمریکا جدا کند. بسیاری از مردم می خواهند اروپا هم به اندازه آمریکا قوی و قدرتمند باشد، ۹۰ درصد از مردم فرانسه چنین اعتقادی دارند.

در نوشتار دوم تجدید ساختار

اجتماعی و تشدید احساسات ضدآمریکایی مردم اروپا بررسی شده است. نگارنده اعتقاد دارد که نباید منحصرأ به روابط دولتهای اروپایی و آمریکا توجه داشته باشیم بلکه باید به روابط مردم اروپا با مردم آمریکا هم توجه داشته باشیم. مردم اروپا و آمریکا از خوردن غذا و شنیدن موسیقی یکدیگر لذت می برند، همکاری نظامی بین آنها بسیار قابل توجه بوده، در زمینه تجاری هم همین طور مردم با هم همکاری نزدیکی دارند و رسم و رسوم و عرف رایج در هر دو سرزمین به طور مثال در زمینه ازدواج شباهت زیادی با یکدیگر دارد. البته در زمینه سیاسی مشکلات بزرگی بین دو طرف وجود دارد. رهبران سیاسی اروپا و آمریکا به هم اطمینان ندارند، صدراعظم آلمان به تازگی از سیاستهای دولت جورج بوش به شدت انتقاد کرد و چنین اظهار داشت که وی شخصیت جالبی ندارد. در حال حاضر، اروپا دیگر اروپای قدیم نیست، وضعیت آن تغییر یافته و از لحاظ سیاسی در مضیقه نیست بلکه از لحاظ اجتماعی و اقتصادی با مشکلات عمده ای روبه رو است.

در نوشتار سوم به این موضوع اشاره

شده که تا وقتی اروپا و آمریکا با دشمن کمونیستی می‌جنگیدند با هم تفاهم داشتند و از لحاظ ارزشی با هم مشکلی نداشتند اما با از بین رفتن بلوک شرق و دشمن قدیمی هر دو طرف دیگر نمی‌توانند مثل قدیم با یکدیگر تفاهم داشته باشند. پیش از این برای مردم و سران سیاسی اروپا و آمریکا هیچ ابهامی وجود نداشت که چه فرقی میان آزادی، سرمایه‌داری و رفاه و دموکراسی و کمونیسم وجود دارد، با تضعیف دولت رفاه و نقش دولت در عرصه‌های مختلف اجتماعی در اروپا باز هم تفاوت‌های ظریفی بین عقاید و ارزشهای دو طرف وجود دارد که باعث می‌شود تا آنها نتوانند با هم کنار بیایند.

ناتو هم دیگر مانند گذشته با دشمن کمونیستی روبه‌رو نیست و معلوم نیست که چرا این سازمان روز به روز تقویت می‌شود. به هر حال هنوز مقامات سیاسی به یک رشته ارزشهای خاصی اعتقاد دارند و بدین جهت کماکان در زمینه‌هایی با هم همکاری می‌کنند. از نظر رهبران سیاسی اروپا و آمریکا برقراری نظام دموکراتیک در جهان به ایجاد ثبات و امنیت در عرصه بین‌المللی کمک می‌کند و بدین جهت

سیاست خارجی دو طرف به هم بسیار نزدیک است.

در نوشتار بعدی به این موضوع اشاره شده که دو طرف با چالشهایی چون کمبود ثبات در خاورمیانه و افزایش قدرت چین در جهان روبه‌رو هستند اما نمی‌توانند در جهت رفع این چالشها با یکدیگر همکاری کنند. اما اگر رهبران سیاسی تدبیر و سعی و تلاش بیشتری به خرج دهند می‌توانند در این زمینه موفقیت بیشتری کسب کنند.

در نوشتار پنجم به این نکته اشاره شده که اروپا از آمریکا می‌خواهد که در عرصه بین‌المللی کمتر از نیروی نظامی خود استفاده کند و بیشتر از دیپلماسی استفاده کند، در عین حال آمریکا از اروپا خواسته که از لحاظ نظامی روی پای خود بایستد که این خواسته آمریکا مورد قبول اروپا واقع نشده است. آمریکا و اروپا باید در جهت هماهنگ‌سازی سیاستهای خود اقدام کنند و در عین حال باید بپذیرند که تواناییها و طرز فکر آنها با هم متفاوت است. برای هماهنگ‌سازی سیاستهای دو طرف باید نهادی تشکیل شود تا از این طریق مقامات دولتی بتوانند در این زمینه با هم مذاکره نمایند.

در ششمین و آخرین نوشتار این بخش به این موضوع مهم اشاره شده که از لحاظ ارزشی تفاوت‌هایی بین اروپا و آمریکا وجود دارد. مردم آمریکا مردمی میهن پرست، محافظه کار، مذهبی، حامی سرمایه داری و داد و ستد، فردگرا، اهل ابتکار، سرسخت اما در عین حال سنگ دل، ترسو، شیفته تکنولوژی، کلی نگر، بی توجه نسبت به مسئله که باید به موقع از نیروی نظامی استفاده کرد و بی تفاوت نسبت به حقوق بین الملل و افکار عمومی دنیا هستند. از طرف دیگر، مردم اروپا، مردمی پیشرو، سکولار، جمع گرا و شاید بتوان گفت سوسیالیست، خودرأی، دارای تمدنی قدیمی، کوتاه فکر، بسیار محتاط در مورد استفاده از نیروی نظامی کشور هستند و معتقدند که باید از طریق مشورت راه حل‌های صحیح را انتخاب کرد. چون در جوامع اروپایی و آمریکایی چنین ارزشهایی رشد نموده سیاست‌های دولت هم به تدریج در جهت مقابله با تروریسم، اسلام افراطی و مقابله با کشورهایایی که برای به دست آوردن سلاح‌های کشتار جمعی تلاش می کنند طراحی و به مرحله اجرا گذاشته شده است.

در بخش دوم این کتاب این مسئله مطرح شده که اتحادیه اروپا باید چه کار کند. در نخستین نوشتار این بخش نقش آمریکا در جهان بررسی شده است. از نظر نگارنده این نوشتار رییس جمهور آمریکا آقای جورج دبلیو بوش، ابتدا تمایلی به آرمان گرایی نداشت و از دیدگاه واقع گرا به مسایل جهانی می نگریست. بوش اعلام داشت که ما طبق منافع ملی خود عمل می کنیم و تنها راه حل مسایل بین المللی این نیست که ما از زور و خشونت استفاده کنیم. به همین منوال معاون رییس جمهور آقای «دیک چنی» از تحریم ایران حمایت نکرد و اعتقاد داشت که نباید دولت عراق تعویض شود. اما در سال ۲۰۰۵ بوش اعلام داشت که آمریکا از جنبش‌های دموکراتیک در همه کشورها حمایت نموده و بدین وسیله به از میان برداشتن حکومت‌های غیردموکراتیک کمک می کند. چرا چنین تغییری در سیاست خارجی دولت آمریکا رخ داد؟ پاسخ این پرسش این است که پس از حادثه ۱۱ سپتامبر آمریکا حس کرد که برخی می توانند به منافع آمریکا صدمه وارد کنند و همچنین می دانست که قدرت زیادی دارد و می تواند به هدف خود دست



یابد. تحت این شرایط نظر کشورهای دیگر در مورد آمریکا نظری منفی است، طبق نظرسنجی که انجام شده تنها به طور مثال ۳۸ درصد از مردم اندونزی نظر مثبتی در مورد آمریکا دارند.

در نوشتاری دیگر نقش اتحادیه اروپا در جهان بررسی شده است. ابتدا به این موضوع اشاره شده که اتحادیه اروپا دارای بزرگترین بازار داخلی در جهان است و پول رایج در این اتحادیه یورو برای کشورهای مختلف دنیا پولی معتبر و با اهمیت محسوب می شود. تولید ناخالص داخلی اتحادیه اروپا را می توان با تولید ناخالص داخلی آمریکا مقایسه کرد و معادل ۲۰ درصد از کل تولید ناخالص داخلی جهان می باشد. مهمترین شرکای بازرگانی اتحادیه اروپا، آمریکا، ژاپن، چین و روسیه هستند. به لحاظ وضعیت اقتصادی خوبی که اتحادیه اروپا دارد برای ثبات مناطق مختلف دنیا به ویژه مناطقی که از لحاظ اقتصادی برایش حایز اهمیت است ارزش و اهمیت قایل است. در روابطی که با کشورهای جنوب دارد اتحادیه اروپا در شرایطی حاضر به همکاری است که کشورها برای مسایلی چون

حقوق بشر اهمیت قایل باشند.

شایان ذکر اینکه آمریکا طی چند دهه از همگرایی کشورهای اروپایی حمایت کرد. در زمینه امنیتی آمریکا به پشتیبانی اروپا نیاز دارد. اما مسئله این است که اروپا نمی خواهد شریک کوچکی برای آمریکا باشد. در حال حاضر مسایل داخلی اروپا بر سیاستهای خارجی آن سایه افکنده، کشورهای عضو اتحادیه اروپا از تصویب قانون اساسی این اتحادیه خودداری کرده و همچنین مشکل دیگری هم که این اتحادیه دارد مربوط می شود به این موضوع که گسترش این اتحادیه به آسانی امکان پذیر نیست.

در سومین بخش این کتاب ابتدا رابطه اتحادیه با خاورمیانه بررسی شده است. پس از پایان جنگ سرد اکنون مسئله اساسی که اروپا و آمریکا به طور مشترک با آن روبه رو هستند مسئله چگونگی ایجاد ثبات در خاورمیانه است. آمریکا به طور یک جانبه و با اجرای حملات پیش دستانه و اروپا هم کم یا بیش از همین طریق برای ایجاد ثبات در خاورمیانه گام برداشته اند. آمریکا و اتحادیه اروپا عاقبت با حمله به عراق توانستند رژیم صدام حسین را

واژگون سازند. البته اروپا هم نظر با آمریکا چنین ادعا کرده که برای ایجاد دموکراسی در عراق مداخله کرده است. در رابطه با کشمکش اسرائیل و فلسطین اتحادیه اروپا میل دارد که این منازعه پایان یابد و این موضوع را مطرح کرده که دو طرف باید چند شرط مهم را رعایت کنند، به طور مثال خاک اسرائیل به دو بخش تقسیم شود و فلسطینی ها هم باید کشوری مستقل داشته باشند. این سیاست براساس طرح نقشه راه استوار شده است زیرا کلیه بازیگران منطقه و جهان و همچنین شورای امنیت سازمان ملل متحد از این طرح حمایت نموده اند. در رابطه با ایران اتحادیه اروپا از راه مذاکره سعی کرده که مشکلات دو طرف را حل کند و به همین منظور مشوقها و تحریمهایی را وضع خواهد کرد.

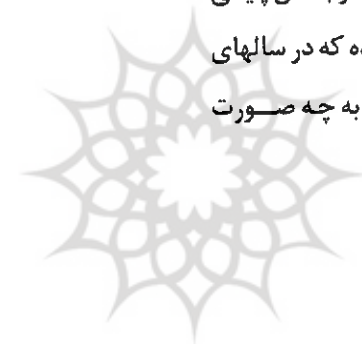
بخش چهارم این کتاب به بررسی اوضاع روسیه مربوط می شود. در نخستین نوشتار این بخش از کتاب رابطه اروپا و آمریکا با روسیه بررسی شده است. از آغاز دومین دوره ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین آمریکا و اروپا از بابت سیاست داخلی و خارجی این کشور ابراز نارضایی

نموده اند. از لحاظ داخلی توزیع قدرت به نحو مناسبی انجام نمی شود و این کشور در عرصه خارجی با اروپا و آمریکا آن چنان که باید و شاید همکاری نمی کند. البته باید به این موضوع هم توجه داشت که رابطه اقتصادی اروپا و روسیه رابطه ای مهم محسوب می شود. اروپا مهمترین منبع سرمایه گذاری خارجی روسیه به شمار می آید و ۲۱ درصد از واردات نفت این اتحادیه از سوی روسیه تأمین می شود. البته روابط اتحادیه اروپا و آمریکا با روسیه تا حدی با یکدیگر فرق دارد. آمریکا در حال حاضر میل و رغبت آنچنانی به تقویت روابط دو کشور ندارد. در حالی که اروپا میل و رغبت فراوانی به تقویت روابط خود با روسیه دارد.

در نوشتاری دیگر به این مسئله مهم اشاره شده که چطور آمریکا و اروپا باید مشکلات خود را با روسیه حل و فصل نمایند. از آنجا که روسیه از لحاظ سیاسی و استراتژیکی قوی است اما از لحاظ اقتصادی ضعیف است. اروپا و آمریکا باید با در نظر گرفتن این موضوع کاری کنند تا همکاریهای دو طرف تقویت و منافع اروپا و آمریکا بیش از پیش تأمین گردد.

در آخرین بخش مسایل اقتصادی اروپا و آمریکا بررسی شده است. از چند دهه پیش نوعی وابستگی بین اقتصاد اروپا و آمریکا به وجود آمده و اگر روابط اقتصادی دو طرف تضعیف شود، روابط سیاسیشان هم تضعیف می شود. به علت اینکه به طور مثال تنظیم بازارهای مالی آمریکا و اروپا کاهش پیدا کرده اقتصاد آمریکا و اروپا رشد زیادی داشته و بر همین اساس دو طرف سعی دارند از لحاظ اقتصادی همکاریهای خود را افزایش دهند. اما در بخش پایانی کتاب این مسئله مطرح شده که در سالهای آتی روابط آمریکا و اروپا به چه صورت

خواهد بود؟ اکنون همکاریهای دو طرف کاهش یافته و کلاً سیاستهای مشترکی را دو طرف اتخاذ کرده اند اما از آنجا که ایدئولوژی و اصول عقیدتی و ارزشی آنها با هم متفاوت است نباید انتظار داشت که سطح همکاریهای آنها در سالهای آتی به نحو قابل توجهی ارتقا یابد.



ژرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی